

بهره‌های هنری عین‌القضات از گزاره‌های دینی در تمهیدات

مهدی دشتی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

منصوره تقوایی**

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۲/۱۰، تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۰۳/۲۰)

چکیده

بسیاری از محققان از جمله مشایخ صوفیه در طول تاریخ، تعاریف متعددی از عرفان و تصوف ارائه کرده‌اند. نخستین تعریف از آن معروف کرخی (وفات: ۲۰۰ هـ ق) می‌باشد. نیکلسون در پیدایش و سیر تصوف ۷۸ تعریف از تصوف، ذکر کرده است که البته این تعاریف تنها از سه کتاب (تذکره الاولیاء، رساله قشیریه و نفحات الانس) برگرفته شده‌اند و هیچ کدام آن طور که باید جامع و مانع نیستند. به نظر می‌رسد در این میان، دکتر شفیعی کدکنی تعریف کامل و جامع‌تری را ارائه داده است. بنابر تعریف ایشان «تصوف حاصل برخورد هنری است با مذهب». در این مقاله به عنوان ارائه نمونه‌ای از مصادیق این تعریف، پس از شرح و توضیح «برخورد هنری» و «تبیین هنری»، تعدادی از آیات و احادیثی که در تمهیدات عین‌القضات همدانی (وفات: ۵۲۵ هـ ق) مورد برخورد یا تبیین هنری واقع شده است بررسی و تحلیل شده تا مشخص گردد عین‌القضات در استفاده از آیات قرآن کریم و روایات ائمه اطهار علیهم السلام چه کرده است، برخورد هنری و یا تبیین هنری؟

کلیدواژه‌ها: تمهیدات، عین‌القضات، برخورد هنری، تبیین هنری، تأویل

*. E.mail: mansore taghvace@yahoo.com

** E.mail: me.dashti@gmail.com

مقدمه

تمهیدات عین‌القضات همدانی یکی از مهمترین آثار ادبی و عرفانی محسوب می‌شود. فراوانی استفاده از گزاره‌های دینی و تأویل آنها در جهت بیان اعتقادات صوفیه و مشروعیت بخشیدن به آنها، برخی از دلایل اهمیت و ماندگاری این کتاب به شمار می‌رود. شماری از پژوهشگران در ارتباط با عین‌القضات و آثار او کتاب‌هایی نگاشته‌اند که برخی از آنان قاضی را ستوده و آراء او را مقصود مسلمانان حقیقی دانسته‌اند. به عنوان مثال قاسم انصاری معتقد است:

اگر آثار عین‌القضات (چنانکه آرزوی او بود) به دیده انصاف مطالعه شود، سخنی که بالصراحه مخالف مبانی اسلام باشد در آنها به چشم نمی‌خورد. وی پا از محدوده شریعت محمدی (ص) توأم با تدبیر و تعقل بیرون ننهاده و عملی معارض دین انجام نداده است، آنچه می‌گوید از قرآن و حدیث و گفتار بزرگان علم و معرفت مایه می‌گیرد. (انصاری، ۱۳۶۰: ۱۵)

از سویی دیگر گروهی از پژوهشگران، عرفان را نتیجه سلايق شخصی با التقاط از مفاهیم قبل از اسلام و وحی محمدی می‌دانند و عده‌ای دیگر استناد به آیات و احادیث در کتاب‌های صوفیه را وسیله‌ای برای دلپسند کردن این مذهب نزد عوام می‌دانند.

جایگاه والای تمهیدات در عرفان و ادبیات از سویی، و ماندن بر سر این دو راهی که آیا این تأویل‌ها و تفسیرها مبانی اسلامی دارند و شریعت محورند و آدمی را به سعادت می‌رسانند، یا اینکه اینها همه تفسیر به رأی هستند و عقاید صوفیه فقط به رنگ مذهب آراسته شده است، ما را بر آن داشت که در این پژوهش این مسئله را به دقت بکاویم. به همین منظور تمام تأویل‌هایی که از آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام در این کتاب ارائه شده بود را بررسی و با احادیث و روایات صحیحی که از معصومین نقل شده بود، مقایسه کردیم تا معلوم گردد که آیا این مطالب همان علم حقیقی و الهیات الهی هستند یا علمی بشری بر پایه ذوق شخصی؟

عین‌القضات همدانی

ابوالمعالی عبدالله بن محمد ملقب به عین‌القضات، در سال ۴۹۲ هـ ق در همدان متولد شد. او از پیروان مذهب شافعی بود. عین‌القضات نبوغ و هوش سرشاری داشته است و پیش از بیست و چهارسالگی ۱۱ کتاب نگاشته که به جز یک رساله کوچک، آثار دیگر او به زبان عربی است. در مجموع، او در طول عمر کوتاه خود ۱۵ اثر با عنوان‌های زیر نگاشته است: *قری العاشی الی معرفه العوران و الاعاشی، رساله علائیه، رساله جمالی، المفتلذ من التصریف، رساله امالی الاشتیاق فی لیالی الفراق، منیه الحیسوب، نزهه العشاق و نزهه المشتاق، صوله البازل الامون علی ابن اللبون، غایه البحث عن معنی البعث، المدخل الامون الی العربیه و ریاضه علومها الأدبیه، تفسیر حقائق القرآن، زبده الحقایق، مکتوبات، تمهیدات و شکوی الغریب.*

«قاضی همدانی بر ریاضیات و علوم ادبی و فقه و علم و کلام و فلسفه و تصوف کاملاً مسلط بوده است. عین‌القضات بدون تردید در علوم ادبی مخصوصاً علم بلاغت و صنایع لفظی استاد بوده است.» (عسیران، ۱۳: ۴۶)

او در طول زندگی خود مرید و پیرو امام احمد غزالی و شیخ برکه بوده است و تفسیر عرفانی قرآن را نزد شیخ برکه خوانده است. قاضی، تمهیدات خود را در نهم رجب سال ۵۲۱ هـ ق (زمانی که به اوج افکار و عقاید عرفانی رسیده بود، یعنی در بیست و نه سالگی) به رشته تحریر درآورده است. سرانجام، وی در سی و سه سالگی (هفتم جمادی الاخره سال ۵۲۵ هـ ق) به اتهام الحاد و در حیات مدرسه‌ای که سال‌ها در آن به ارشاد شاگردان می‌پرداخت، به دار آویخته شد.

برخورد هنری و تبیین هنری

اولین قدم در راه شناخت عرفان و تصوف اصطلاحی، یافت تعریفی جامع و مانع از آنهاست. بدین منظور هنگامی که به جستجو در کتاب‌های عرفانی می‌پردازیم و به دقت آنها را مطالعه می‌کنیم، در پایان به دو نتیجه می‌رسیم: ۱- بخشی از مطالب، همان مفاد آیات و احادیث است که به‌صورتی

زیبا و هنری عرضه شده است؛ آنچنان که به دل می‌نشیند و مذاق خواننده را شیرین می‌سازد. ۲- بخش دیگر، به ظاهر تفسیر آیات و احادیث معصومین است (البته در لفاف همان هنر و زیبایی) اما در اصل تفسیر به رأی و تأویل شخصی است.

در میان نظریات گوناگون دانشمندان و حتی مشایخ صوفیه راجع به عرفان و تصوف، تعریفی که مؤید کاوش یاد شده است، از آن دکتر شفیع کدکنی می‌باشد. ایشان بیان می‌کنند: «تصوف و عرفان چیزی نیست جز برخورد هنری با مذهب» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۷) و یا در جای دیگر می‌نویسند: «نفس تصوف خود نوعی از هنر است یا بهتر بگوییم نوعی بینش هنری است در پیرامون مذهب». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۸)

بسیاری از محققان در آثار خود با ارائه نظرشان در مورد عرفان و تصوف، به نوعی درستی این تعریف را تأیید کرده‌اند. به عنوان مثال، پل نوپا استاد دانشگاه سوربن فرانسه، در کتاب تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، به روش علمی صحت این دیدگاه را اثبات می‌کند.

دکتر مهدی دشتی در مقاله‌ای دو اصطلاح برخورد هنری و تبیین هنری را شرح و توضیح داده‌اند. از آنجا که جز در این مقاله، در هیچ اثر دیگری تعریف مناسبی برای برخورد هنری یافت نشد و از طرف دیگر، تعاریفی که ایشان ارائه کرده‌اند بسیار جامع و مانع‌اند، به همین تعاریف بسنده و خلاصه آنها را بیان می‌کنیم.

ایشان در ابتدا هنر را این گونه تعریف کرده‌اند: هر گاه انسانی ماده اولیه‌ای را بردارد و در کارگاه خیال و عاطفه و اندیشه خویش تغییر شکل بدهد و آن را به چیز دیگری تبدیل کند که اولاً، دیگر آن چیز اولی نباشد و ثانیاً، این چیز دوم را مردم دوست داشته باشند و برایشان جذاب باشد و ثالثاً، هر کسی هم نتواند این تبدیل را انجام دهد؛ چنین فرایندی هنر نام دارد. مثلاً مجسمه‌سازی یک هنر است که ماده اولیه آن، سنگ و چوب و گچ و حتی گاهی هم یخ است. مجسمه‌ساز بر اساس خیال و عاطفه و اندیشه خویش، در این ماده اولیه تصرف می‌کند و مجسمه‌ای می‌سازد که اولاً دیگر آن سنگ اولیه نیست، بلکه یک مجسمه است؛ ثانیاً مردم از دیدنش لذت می‌برند؛ ثالثاً هر کسی هم نمی‌تواند چنین کاری را انجام

دهد. ادبیات هم یک هنر است که ماده اولیه‌اش زبان فارسی است و حافظ و سعدی نیز هنرمند آن هستند. حال اگر ماده اولیه مورد استفاده گزاره‌های مذهبی (آیات قرآن و احادیث معصومین) باشد و با اینها برخورد هنری صورت گیرد، یعنی در کارگاه خیال و اندیشه و عاطفه، معنا و مفهومی تازه پیدا کند که در اصل عبارت نبوده باشد، به نحوی که این معانی تازه برای مردم جذاب باشد و هر کسی هم نتواند این کار را انجام دهد، این اسمش می‌شود تصوف. بنابراین تصوف حاصل برخورد هنری است با مذهب.

در تبیین هنری نیز همین فرآیند صورت می‌گیرد، با این تفاوت که ماده اولیه در انتها تغییر نمی‌کند. مثلاً اگر ماده اولیه X بوده در آخر هم X باقی می‌ماند، فقط جذاب‌تر و زیباتر و خواستنی‌تر می‌شود. فرق تبیین هنری با برخورد هنری هم در همین نکته است، یعنی در برخورد هنری ماده اولیه X بوده ولی به Y تبدیل می‌شود.

تأویل

«تأویل از کلمات کلیدی قرآن و همچنین از اصطلاحات علوم قرآنی است که در حوزه علم حدیث و حکمت و عرفان و علوم بلاغی و ادبی هم کاربرد دارد.» (دایره‌المعارف تشیع، ۱۳۷۳: ۵۸)

همه لغت‌نویسان و لغت‌شناسان تأویل را از ریشه «اول» می‌دانند. این ریشه دو معنای اصلی دارد: آغاز یک چیز و پایان آن. کلمه «اول» از معنای نخست اشتقاق یافته و فعل «أل یؤول» به معنای «رجع: بازگشت» به معنای دوم راجع است. تأویل (بر وزن مصدری تفعیل) نیز با معنای دوم پیوند دارد. کسانی چون جوهری در صحاح اللغه، ازهری در تهذیب اللغه، ابن اثیر در النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، راغب اصفهانی در مفردات، فیروزآبادی در بصائر ذوی التمییز، ابن‌منظور در لسان العرب، شریف رضی در حقایق التأویل، این پیوند معنایی را تأیید کرده و با تعبیراتی چون: آشکار کردن سرانجام یک چیز، آنچه یک چیز به آن بر می‌گردد، برگرداندن سخن به آغاز آن و...

کوشیده‌اند تا معنای واژه تأویل را بیان کنند. واژه تأویل هفده بار در قرآن به کار رفته است.

درباره تأویل معانی متعددی ذکر شده است که مهمترین آنها عبارت هستند از:

- برخی از آیات قرآن در قالب و با الفاظی نازل شده که فهم مراد آنها به سبب احتمال چند معنای متفاوت، نیاز به رفع ابهام دارد و چه بسا قالب دیگری برای ارائه آن موجود نیست. به معنای حاصل از این رفع ابهام تأویل می‌گویند.

- بیان مراد و مقصود آیه که در ظاهر لفظ آن نیست و در عین حال با سیاق آیات پیش و پس سازگار است.

- فاصله گرفتن از معنای ظاهری لفظ، به استناد دلیل و قرینه.

- توجیه لفظ متشابه، با این توضیح که متشابه در اصطلاح قرآنی، به لفظی گفته می‌شود که تاب چند معنا را دارد و گویی شخص تأویل کننده، لفظ را از معنای ظاهری متشابه آن بر می‌گرداند و به سوی معنایی که خاستگاه آن است می‌برد.

- بازگویی معنای درونی آیات.

- علامه طباطبایی، تأویل را در قرآن ناظر به امر خارجی واقعی دانسته است. به اعتقاد او همه آیات قرآن از محکم و متشابه، دارای تأویل است و این تأویل به هیچ روی کاربرد لفظ در معنایی مخالف با معنای ظاهری آن نیست.

مطلب دیگر آنکه به گفته سید حیدر آملی «حق تأویل» مختص به ائمه اطهار علیهم السلام است و تأویل در آخرالزمان به تصریح ملا عبد الرزاق کاشی، از آن مهدی موعود است. (دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۰: ۳۱۳-۳۳۵)

از این توضیحات می‌توان اینطور نتیجه گرفت که تأویل آیات قرآن، بیان مقصود و معنای درونی و یا گاهی مصداق خارجی آیات محکم و متشابه است، که آن معنایی به‌طور کامل از ظاهر لفظ قرآن استنباط نمی‌شود.

چه کسانی به تأویل قرآن سزاوارند

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران: ۷)

خداوند در این آیه مبارکه می‌فرماید: تأویل قرآن را تنها خدا و راسخون در علم می‌دانند. حال این سؤال پیش می‌آید: راسخون در علم چه کسانی هستند که علم تفسیر و تأویل قرآن جز نزد آنان، نزد هیچ شخص دیگری نیست؟ (زیرا آیه حصر و قصر دارد). زمانی که در پی تفسیر این آیه می‌رویم، مشاهده می‌کنیم که در اکثر کتاب‌های تفسیری و روایی از جمله نور الثقلین، المیزان، نمونه، البرهان فی تفسیر القرآن، مجمع البیان، کنز الدقائق و بحر الغرائب، معانی الاخبار و غیره، تنها پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) به عنوان راسخون در علم معرفی شده‌اند. به عنوان مثال حسین بن محمد از معلی بن محمد از محمد بن آورمه از علی بن حسان از عبدالرحمن بن کثیر از ابی عبدالله روایت کرده که فرمودند: راسخون در علم حضرت علی و امامان بعد از او هستند.

از سوی دیگر روایات صحیح بسیاری هم وجود دارد که در آنها بیان شده کسی که (غیر از معصومین) قرآن را تأویل و تفسیر کند کافر و جایگاهش در آتش است. از جمله عبدالرحمن بن سمره از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است: کسی که قرآن را به رأی خویش تفسیر کند پس همانا به خدا دروغ و افترا بسته است.

در کتاب *امالی* با ذکر سند از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که خداوند عزوجل فرمودند: به من ایمان ندارد کسی که کلام مرا به رأی خودش تفسیر کند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: کسی که بدون علم درباره قرآن سخنی بگوید، جایگاهش از آتش پر می‌شود.

در کتاب *خصال* آمده است که پیامبر (ص) فرمودند: هفت کس را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه‌ای لعن کرده است که یکی از آن هفت کس، شخصی است که کتاب خدا را تغییر دهد (تأویل و تفسیر به رأی کند).

با کمی تأمل و تدبّر در این روایات به این نتیجه خواهیم رسید که معصومین، معلمان حقیقی قرآن هستند و جز این بزرگواران هیچ شخص دیگری هرچقدر هم عالم و دانشمند باشد، نمی‌تواند کلام خدا را به رأی و نظر خود تأویل و تفسیر کند. (البته ائمه (ع) هم بنا به رأی و نظر شخصی خود قرآن را تفسیر نمی‌کنند بلکه آنان آنچه را که می‌گویند از پیامبر و پیامبر از جبرئیل و جبرئیل از الله گرفته و بدیشان آموخته است) حال چگونه ممکن است کسی که سواد ندارد و حتی نمی‌تواند آیات قرآن را صحیح بخواند، قرآن را تفسیر کند و به شاگردش بیاموزد؟ درباره احوالات شیخ برکه، استاد بزرگ عین القضاة می‌خوانیم:

«او (برکه) گر چه نه عربی درست می‌دانست و نه تفسیر را نزد کسی در مدرسه آموخته بود، از نظر عین القضاة بهتر از مفسران عربی‌دان بر اسرار و معانی قرآن واقف بود.» (پورجوادی، ۱۳۷۴: ۱۱۰)

قاضی همدان در نامه‌هایش، استاد خود را اینگونه توصیف می‌کند:

«ای دوست! برکت... جز الحمدالله اعنی فاتحه الكتاب و سورتی چند از قرآن یاد ندارد و آن نیز به شرط هم نتواند خواند، و قال يقول نداند که چون بود، و اگر راست پرسى حدیث موزون به زبان همدانی هم نداند کردن و لیکن می‌دانم که قرآن او داند درست، و من نمی‌دانم الا بعضی از آن...» (پور جوادی، ۱۳۷۴: ۵۱)

نمونه‌هایی از برخورد هنری با آیات

۱- ... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ... (آل عمران: ۷)
و تأویل آن (آیات متشابه) را جز خدا و آنان که در دانش استوارند نمی‌داند ...
«... لیکن مقصود ما بعضی از علمانند و الراسخون فی العلم کمال درجه ایشان است. ای دوست مدت‌ها بود که مرا نه تن از علمای راسخ معلوم بودند و لیکن امشب، که شب آدینه بود که ایام کتابت بود، دهم را معلوم من کردند و آن خواجه امام محمد غزالی بود - رحمه الله علیه - احمد را می‌دانستم اما محمد را نمیدانستم، محمد نیز از آن ماست.»
(تمهیدات: ۱۳۸۹، ۲۸۰)

و در جای دیگر اینگونه می‌نویسد:

«... هر چه در موجودات بود بر وی پوشیده نباشد، و ما یعلم تأویله الا الراسخون فی العلم. اینجا حلول روی نماید؛ سرّ تخلّقوا بأخلاق الله باشد. و این سخن از آن عالی‌تر است که هر کس دریابد» (همان، ۳۰۰). حسین بن محمد از معلی بن محمد از محمد بن اورمه از علی بن حسان از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است که امام صادق (ع) فرمودند: راسخون در علم حضرت علی (ع) و ائمه اطهار هستند.

ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از برید بن معاویه از امام باقر (ع) روایت کرده که ایشان فرمودند: همانا رسول خدا (ص) بهترین راسخ در علم است، او همه آنچه را که خدا درباره قرآن نازل کرده است را می‌داند و خدا چیزی را بر او نازل نمی‌کند که تأویلش را به او نیاموزد و اوصیاء بعد از او نیز آن را می‌دانند.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۴۴ نهج‌البلاغه فرموده اند: کجا هستند کسانی که گمان می‌کنند آنان هستند که در علم راسخ‌اند، نه ما؟ گمانی که دروغ و تعدی بر حق ما است. خداوند سبحان ما را بلند و آنان را پست قرار داده و برای ما عطا فرموده و آنان را محروم ساخته است و ما را به عالم حق و حقیقت داخل و آنان را خارج نموده است.

احادیث بسیاری در کتاب‌های تفسیری نقل شده است که همگی پیامبر این مطلب هستند که منظور از راسخون در علم، تنها پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار هستند (به عنوان مثال در کنز‌الغرائب، ج ۳، ۳۶ و کتاب‌التفسیر: ج ۱، ۱۶۴ و ۲۴۷ و تفسیر القمی: ج ۱، ۹۷ و المیزان: ج ۳، ۱۰۷ و...)، در حالی که عین‌القضات برخی از مشایخ صوفیه، از جمله امام محمد غزالی را راسخ در علم می‌دانند. از آن گذشته، عین‌القضات در بخش دوم تأویل خود، بحث حلول را مطرح می‌کند و تصریح می‌دارد که این مطلب را هر کسی نمی‌تواند درک کند. به همین علت «الله» را از «و ما یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم» حذف می‌کند و می‌گوید: ما یعلم تأویله إلا الراسخون فی العلم؛ یعنی خداوند در راسخون در علم حلول کرده است.

بخشی از اهل تصوف به حلول معتقدند، بخشی به اتحاد و بخشی دیگر به وحدت وجود. حال آنکه هیچ یک از این سه مورد در معارف اهل بیت جایی ندارد.

«اتحاد عبارت است از یک چیز شدن دو چیز. اتحاد پیوستن دو چیز است با هم و حلول، فرود آمدن چیزی است در چیز دیگر ... حلول، فرود آمدن چیزی است در غیر خود و در اصطلاح به معنی حلول ذات خدا است در اشیاء و کسانی را که به این عقیده‌اند که خدا در اشیاء و در مرشد حلول کرده است، حلولیه گویند» (عباسی: ۱۳۸۱، ۸۰). «حلولیه کسانی را گویند که عقیده دارند خدا در تمام اشیاء حلول کرده و امتزاج دارد؛ مانند حلاوت در خدا» (سجادی: ۱۳۸۶، ۳۲۸). «در حلول، خدا حال در موجودات است و در اتحاد انسان با فنای خویش با خدا متحد می‌شود ولی در وحدت وجود، سخنی از دو شیء نیست. دو ذات وجود ندارد، لذا حلول و اتحاد بی‌معناست سخن از وحدت ظاهر و مظهر است. هر گاه یکی باطن بود دیگری ظاهر شود و بالعکس، ظهور یکی موجب بطون دیگری است.» (کاکایی: ۱۳۸۵، ۶۰۳)

واضح است تفسیری که عین القضاة از این آیه مبارکه ارائه کرده با تفسیر معصومین مغایرت دارد؛ بنابر این با آیه فوق برخورد هنری صورت گرفته است.

۲- وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (سجده: ۲۴)

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (نساء: ۸۰)

و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راه می‌نمودند، از آن رو که شکیبایی ورزیدند و آیات ما را بی‌گمان باور می‌داشتند.

«ای دوست بدانکه هر کاری که پیر، مرید را فرماید خلعتی باشد الهی که بدو دهند، و هر جا که مرید باشد در حمایت آن خلعت باشد که فرمان پیر فرمان خدا باشد، من یطع الرسول فقد اطاع الله، همین توان بود. و جعلنا منکم ائمةً یهدون بأمرنا، بیان این همه شده است.» (تمهیدات: ۱۳۸۹، ۳۵)

ابوالسحاق نحوی نقل می‌کند: نزد امام صادق (ع) رفتم و شنیدم می‌فرمودند: خدای عزوجل پیغمبرش را به محبت خود تربیت کرد و پس فرمود: «تو دارای خلق عظیم

هستی» و آنگاه به او واگذار کرد و فرمود: «هر چه را پیغمبر برای شما آورد بگیریید و از هر چه منع‌تان کند باز ایستید» و باز فرمود: «هر کس از رسول خدا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است». سپس امام فرمود: پیامبر خدا (ص) کار را به علی واگذار کرد و او را امین شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن مردم (اهل سنت) انکار کردند، به خدا ما شما را دوست داریم که هر گاه بگوییم، بگویید و هر گاه سکوت کنیم، سکوت کنید و ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم. خدا برای هیچ کس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.

در الاحتجاج طبرسی حدیثی طولانی از حضرت علی (ع) نقل شده است که در بخشی از آن فرمودند: بعضی از کارها به دست برگزیدگان امین خدا صورت می‌گیرد. پس فعل و عمل آنها عمل خداست و امر و دستور آنها، امر و دستور خداوند است. آنچنان که خدا فرموده: هر کس پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیه ۲۴ سوره سجده می‌فرماید: منظور از "ائمه" در کتاب خدا امامان هستند. خداوند می‌فرماید: و جعلنا منکم ائمه یهدون بأمرنا، (یعنی) نه به امر مردم، آنها (ائمه) امر خدا را به امر خود و حکم خدا را به حکم خود مقدم می‌دارند.

در مناقب آمده است که پیامبر (ص) برای علی (ع) و فاطمه (س) دعا کردند: خداوند اینها را با هم وفق ده و رابطه‌شان را محکم گردان و دل‌هایشان را به هم نزدیک کن و نسلشان را از وارثان بهشت جاودان قرار بده و ذریه طاهر و طیب و مبارک روزیشان گردان و آنها را (ذریه آنها را) پیشوایانی قرار ده که هدایت کنند (مردم را) به طاعتت و امر کنند به آنچه که مرضی توست.

در کافی و عیون از حضرت رضا (ع) در حدیثی که راجع به امامت است آورده که فرمود: پس خدای عزوجل او را (ابراهیم را) اکرام داد به اینکه او را امام قرار داد، و امامت را در ذریه او، یعنی اهل صفوت و طهارت از ایشان قرار داد و فرمود: «و ایشان را پیشوایانی کردیم که به فرمان ما راه نمایند، و به آنان کارهای نیک‌کردن و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم، و ما را پرستندگان بودند. و امامت همچنان در ذریه او بود، و هر یک از دیگری ارث می‌برد، و همچنان قرن به قرن و دست به دست گشت تا رسول خدا (ص) آن را ارث برد و خدای تعالی در این باره

فرمود: «هر آینه نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی‌اند که او را پیروی کردند و این پیامبر و آنان که (به این پیامبر) ایمان آورده‌اند، و خدا دوست و کارساز مؤمنان است. پس مسأله امامت مقام خاصی است که خدا به هر که بخواهد روزی می‌کند. بعد از رسول خدا (ص)، علی (ع) به امر خدای عزوجل متقبل آن شد و به همان رسم در میان فرزندان آن جناب، البته فرزندان اصفیایش که خدا علم و ایمانشان داده بود، بگردید تا روز بعث در میان فرزندان آن جناب هست، چون بعد از رسول خدا (ص) دیگر پیغمبری نخواهد بود.

عین القضا با در نظر داشتن نظام خانقاهی و اصل پیروی سالک از پیر و شیخ، نبوت و امامتی که محصور در معصومین است را به مشایخ صوفیه نسبت می‌دهد و با شکستن حصر نبوت و امامت، پیران و مشایخ صوفیه را رسول و امام می‌داند و اطاعت از آنها را در ردیف اطاعت از خداوند متعال قرار می‌دهد و بیان می‌کند که اینان جانشینانی هستند که خداوند روی زمین قرار داده است. بنابراین با این آیه نیز برخورد هنری صورت گرفته است.

۳- قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ (انبیاء: ۶۹)

گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش

«با آتش دل ابراهیم این خطاب کردند. و اگر نه این خطاب می‌کردندی آتش دل ابراهیم شعله‌ای بزدی که هرگز در دنیا کس (چنان) ذره‌ای آتش ندیدی! مگر آن بزرگ که از اینجا گفت: بار خدایا مرا یک لحظه با دوزخ گذار تا بیگانگان از آتش دل ما به یکبارگی نجات یابند اگر ذره‌ای از آتش دل مشتاقان بر آتش دوزخ آید، چنانکه کافران را عذاب باشد از دوزخ، دوزخ نیز عذاب یابد از آتش دل ایشان.» (تمهیدات، ۱۳۸۹: ۲۳۹)

همان‌گونه که از این گفته‌ها نمایان است، قاضی همدان در این آیه آتش را، آتش دل ابراهیم (ع) دانسته است و تأویل و تفسیری کرده که با تاریخ و بیانات ائمه درباره داستان حضرت ابراهیم متفاوت است. به عنوان مثال به دو روایت زیر توجه کنید:

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمودند: ابراهیم با قوم خود مخالفت کرد و به خدایانشان بد گفت. همین که (مردم) از او روی گردانیده و به صحرا برای مراسم عید خود رفتند، ابراهیم داخل بتکده‌شان شد و با تیشه همه آنها را شکست به

جز بزرگترین آنها را و تیشه را در گردن آن قرار داد. مردم از عید خود برگشته، خدایان خود را دیدند که همه خرد شده‌اند. گفتند: به خدا سوگند که این کار جز از آن جوانی که از خدایان بدگویی کرده سر زده است. ناگزیر غذایی بالاتر از این نیافتند که او را با آتش بسوزانند. پس برای سوزاندن، هیزم جمع کردند و او را نگاه داشتند تا روزی که بنا بود بسوزانند. در آن روز نمود با لشکریانش بیرون شد و در جایگاه مخصوصی که برایش درست کرده بودند قرار گرفت، تا سوختن ابراهیم را ببیند. ابراهیم را در منجنیقی قرار دادند.

زمین عرضه داشت: پروردگارا بر پشت من احدی غیر از او نیست که تو را بندگی کند، آیا او هم به آتش سوخته شود؟ خداوند فرمود: اگر ابراهیم مرا بخواند او را کفایت می‌کنم. امام باقر (ع) نیز فرمودند: دعای ابراهیم در آن روز این بود: یا احد یا احد، یا صمد یا صمد، یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد. سپس گفت: توکل کردم بر خدا. پس خدای تبارک و تعالی فرمود: تو را کفایت کردم و به آتش فرمان داد: سرد شو. دندان‌های ابراهیم از سرما به هم می‌خورد تا آنجا که خدای عزوجل فرمود: و سالم شو. آن وقت ابراهیم از ناراحتی سرما بیاسود، و جبرئیل نازل شده با ابراهیم در آتش به گفت و گو پرداخت. نمود گفت: هر کسی می‌خواهد معبودی برای خود بگیرد، معبودی چون معبود ابراهیم بگیرد.

بدین ترتیب با این آیه نیز برخورد هنری صورت گرفته است.

۴- فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ / فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ / فَلَمَّا رَأَىٰ الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (انعام: ۷۸-۷۶)

پس چون تاریکی شب بروی درآمد ستاره‌ای دید، گفت: این خدای من است، پس چون فرو شد گفت: فروشندگان را دوست ندارم و چون ماه را بر آینده دید، گفت: این خدای من است، پس چون فرو شد گفت: اگر پروردگارم مرا راه ننماید بی‌گمان از گمراهان باشم / پس چون خورشید را بر آینده دید گفت: این خدای من است، این بزرگتر است، و چون فرو شد گفت: ای قوم من، من از آنچه (با خدا) انباز می‌گیرید بیزارم.

«چون ستاره جان خود بدید گفت: هذا ربّی. این چرا گفت: از بهر آنکه کعب الاحبار رضی الله عنه گفت: در تورات خوانده‌ام، "ارواح مؤمنان از نور جمال خدا باشد و ارواح کافران از نور جلال خدا باشد." پس هر که جمال روح خود را ببیند جمال معشوق را دیده باشد و جمال معشوق نباشد؛ و اگر مؤمن بیند روح خود را جمال دوست دیده باشد و اگر کافر بیند روح خود را جلال دوست دیده باشد.» (همدانی: ۱۳۸۹، ۲۱۲)

در عیون الاخبار، باب مجلس امام رضا (ع) با مأمون درباره عصمت انبیاء، روایتی است بدین شرح: علی بن جهم می‌گوید: به مجلس مأمون وارد شدم حضرت رضا (ع) نیز آنجا بودند. مأمون از حضرت سؤال کرد: یابن رسول الله آیا شما نمی‌گویید که انبیاء معصومند؟ حضرت فرمودند: چرا، گفت: پس معنی این آیه چیست؟ وقتی شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید گفت: این پروردگار من است، حضرت فرمودند:

ابراهیم در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که (ستاره) زهره را می‌پرستیدند، گروهی که ماه را ستایش می‌کردند و گروهی نیز خورشید را، و این در زمانی بود که از مخفیگاهش در زیرزمین که او را نهان داشته بودند خارج شد، وقتی شب او را فرا گرفت و زهره را دید از روی افکار گفت: آیا این پروردگار من است؟

وقتی غروب کرد گفت: من غروب کننده‌ها را دوست ندارم. زیرا افول و غروب از صفات پدیده‌ها است، نه از صفات موجود قدیم و ازلی، و وقتی ماه را در آسمان دید، با حالت انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ وقتی افول کرد گفت: اگر پروردگار مرا هدایت نکند گمراه خواهم شد.

منظورش این بود که اگر پروردگارم هدایت‌م نمی‌کرد گمراه شده بودم. فردا صبح خورشید را دید و باز از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ این از ماه و زهره بزرگتر است. وقتی خورشید هم غروب کرد، به آن سه گروه رو کرده و گفت: ای مردم من از آنچه شما آنها را شریک خدا قرار می‌دهید دور و بر کنار هستم، من وجه خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده بر می‌گردانم، از باطل به سوی حق می‌روم و مشرک نیستم و ابراهیم (ع) با این گفته‌های خود، خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن کند و برایشان ثابت کند که عبادت کردن چیزهایی که مثل زهره و

ماه و خورشید هستند صحیح نیست، بلکه (عبادت) شایسته خالق آنها و خالق آسمان و زمین است، و آن دلیل‌هایی که برای قوم خود می‌آورد، الهام خدا و از داده‌های او بود. همانطور که خداوند می‌فرماید: و آنها ادله و حجت‌های ما بود که به ابراهیم دادیم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال کند. پس مأمون گفت: به خدا قسم درک کردم ای ابوالحسن.

بدینگونه عین‌القضات با این آیه نیز برخورد هنری کرده است.

۵- لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (فتح: ۲)

تا خدا گناه تو را، آنچه در گذشته بوده و آنچه اکنون و سپس تر باشد بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را راه راست بنماید.

عین‌القضات در تفسیر این آیه می‌گوید: «ای دریغا گناه ابلیس، عشق او آمد به خدا! و گناه مصطفی دانی که چه آمد؟ عشق خدا آمد با او: یعنی عاشق شدن ابلیس خدا را، گناه او آمد، و عاشق شدن خدا پیغامبر را، گناه او آمد؛ که «لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» این سخن را نشان شده است. جهانی باید تا ذره‌ای از این ذنب و گناه، او را نصیبی دهند که عبارت از آن امانت آمد، و بر آدم و آدم صفتان بخش کردند؛ و با این همه جز این، چه گفتند که «ظلوماً جهولاً» ذره‌ای از این گناه جهانی را کفر آمد؛ اما همگی این گناه بر روح مصطفی نهادند، دریغا عذر این گناه از برای او خود بخواست که «لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر»! دریغا که اگر ذره‌ای از این گناه بر کونین و عالمین نهادندی، همگی ایشان به رقم فنا مخصوص شدنی! مگر که ابوبکر از اینجا گفت ای کاشکی من گناه و سهو محمد بودمی! دریغا ایاز گفت، در خدمت سلطان هیچ گناه چنان نمی‌دانم که مرا بر تخت ملکوت می‌نشانند، و آنگاه او زیر تخت من می‌نشیند و می‌گوید: ای آنکه عشق ما از تو مراد یافته است! ای آنکه وجود تو مملکت حضرت ما گشته است! ای آنکه وجود ما از وجود تو زیبایی یافته است! ای ما از تو و ای تو از ما!... دریغا چه می‌گوییم! اگر چنانکه دانسته‌ای که مجنون لیلی را چه بود و لیلی مجنون را چه، و محمود ایاز را چه بود و ایاز محمود را چه در دنیا بس، ممکن باشد که بدانی که محمد مر خدا را چه بود و چیست، و احد مر احمد را چه بوده است و چیست. پس احد را با احمد سرّیست که مصطفی - سلام - با آن سرّ

همچون ایاز با محمود، آن ذنب می‌دید و در این ذنب مستغفر می‌بود... (همدانی، ۱۳۸۹: ۲۳۱-۲۲۹)

صرف نظر از تأویلی که عین القضاة ارائه داده است (عشق خدا و پیامبر را به عشق محمود و ایاز تشبیه کرده و مطالبی را بیان کرده است که در معارف اهل بیت جایگاهی ندارد) یکی از مسائل مهم و اصول اعتقادی وی، در تفسیر این آیه کاملاً نمایان است و آن هم اصل دفاع از ابلیس است که در جای جای تمهیدات بدان اشاره شده است، تا آنجا که او ابلیس را مظهر اسم جلال خدا می‌داند و ادعا می‌کند خدا فاعل حقیقی است و خداوند ابلیس را گمراه آفرید؛ در این بخش نیز گناه ابلیس را عشق او به خدا می‌داند. با بررسی و تحلیل مباحثی که عین القضاة در مورد ابلیس (در تمهیدات) ارائه کرده است، به حقیقت در می‌یابیم که «عین القضاة بزرگترین مدافع ابلیس در تاریخ اسلام است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۱۵۶)

حال به سراغ تأویل معلمان حقیقی قرآن می‌رویم:

از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمودند: پیامبران و اوصیاء آنها گناهی ندارند، زیرا آنها معصوم و پاک و مطهرند. در عیون الاخبار در روایاتی که مجلس مأمون با حضرت رضا را حکایت می‌کند از ابن جهم روایتی آمده که گفته: در مجلس مأمون حاضر شدم، دیدم حضرت رضا نزد اوست. مأمون گفت: یابن رسول الله آیا رأی شما این نیست که انبیاء معصومند؟ امام رضا فرمود: بله، مأمون گفت: پس بفرما ببینیم معنای این کلام خدای عزوجل چیست؟ «تا خدا گناه تو را آنچه در گذشته بوده و آنچه اکنون و پس‌تر باشد، بیامرزد»

امام رضا فرمود: در نظر مشرکین عرب هیچ کس گناهکارتر و گنااهش عظیم‌تر از رسول خدا نبود. زیرا آنها سیصد و شصت خدا داشتند و رسول خدا که آمد همه آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص خواند و این در نظر آنها بسیار سنگین و عظیم بود. گفتند: آیا آن همه خدا را، یکی کرده این خیلی شگفت‌آور است.

بزرگان‌شان برای تحریک مردم به راه افتادند که برخیزید و از خدایان خود دفاع کنید که این وظیفه‌ای مهم است. ما چنین چیزی را در هیچ کیشی نشنیده‌ایم. این جز سخنی خود ساخته نیست. این جاست که وقتی خدای تعالی مکه را برای پیامبرش فتح

می‌کند، می‌فرماید: ای محمد «ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده‌ای را که نزد مشرکین عرب به خاطر دعوت به توحید داشته و داری، خدا ببخشد، زیرا بعد از فتح مکه عده‌ای مسلمان شدند، بعضی از مکه فرار کردند و آنهایی هم که ماندند، قدرت بر انکار توحید نداشتند و با دعوت مردم آن را می‌پذیرفتند. (پس با فتح مکه) بخاطر پیروزی گناه پیامبر در نظر آنها بخشوده شد. مأمون گفت: خدا خیرت دهد یا ابالحسن.

عین‌القضات در تفسیر آیه فوق، ذوق و نظر خویش را وارد کرده و تفسیری خلاف تفسیر راستین آیه بیان کرده است در نتیجه با این آیه نیز برخورد هنری صورت گرفته است.

نمونه‌ای از تبیین هنری آیات

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (انعام: ۶۰)؛ و اوست که روح شما را به شب بر می‌گیرد و آنچه در روز کرده باشید می‌داند، پس شما را در روز بر می‌گیرد تا مدتی نامبرده سپری شود. سپس بازگشت شما به سوی اوست، آنگاه شما را از آنچه می‌کردید آگاه می‌کند.

«جان را دو حال باشد: در حالی متصرف باشد و در حالی دیگر نباشد و این جان در تن است و تصرف او در قالب چنان دان که تصرف من در این علم ... و این تصرف را منقطع شدن، موت خوانند و باز دادن این تصرف را بعد انقطاعه، احیا خوانند و بعث خوانند و این انقطاع یا جزوی باشد که نوم خوانند یا کلی بود که مرگ خوانند و باز دادن روح همچنین یا جزوی باشد که انتباه خوانند یا کلی باشد که بعث خوانند و قیامت خوانند ...» (همدانی، ۱۳۸۹: ۱۵۳)

روزی امیرالمؤمنین به همراهی حسن بن علی و سلمان فارسی به مسجد الحرام آمدند. ناگه مردی بسیار خوش سیما و خوش لباس پیش آمد و بر امیرالمؤمنین سلام کرد و آن حضرت سلامش را پاسخ گفت و او نیز نشست.

سپس گفت: ای امیرالمؤمنین من سه پرسش دارم، اگر آنها را پاسخ گفتمی می دانم که مردم درباره تو مرتکب امری شدند که من حکم می کنم که آنها در دنیا و آخرت ایمن نخواهند بود و اگر چنین نشد می دانم که تو با آنها برابری.

امیرالمؤمنین فرمود: از هر چه می خواهی بپرس. او پرسید: وقتی شخصی می خوابد روحش به کجا می رود؟ امیرالمؤمنین به جانب امام مجتبی رو کردند و فرمودند: ای ابا محمد پاسخش را بده. امام مجتبی فرمود: بدان که روح انسان متعلق به ریح است و ریح متعلق به هواست تا آنگاه که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، آن روح ریح را جذب کند و آن ریح هوا را جذب کند و روح بازگشته و در بدن صاحبش برگردد و اگر خدای تعالی اجازه نفرمود که آن روح به صاحبش برگردد. هوا ریح را جذب کند و ریح روح را جذب کند و تا روز قیامت به صاحبش برنگردد.

در جلد چهارم نور الثقلین احادیث دیگری در رابطه با این بحث موجود است، که نشان می دهد تأویل عین القضاة از این آیه با کلام معصومین متفاوت نیست. این مورد، نمونه ای بود از تبیین هنری آیات در تمهیدات.

نمونه هایی از برخورد هنری با احادیث

۱- المؤمنُ مرأه المؤمن

مؤمن آینه مؤمن است.

«السلام المؤمن المهيمن، نام خداست. چون او مؤمن باشد و مصطفی مؤمن باشد و سالک مؤمن باشد همه آینه یکدیگر باشند. نخست اخوانیت درست شود. اتحاد حاصل آید «المؤمن اخ المؤمن» آنگاه خود را در آینه اخوانیت درست بیند. «المؤمن مرأه المؤمن» یعنی که او خود را در ما بیند و «المؤمن اخ المؤمن» یعنی که ما خود را در نور او ببینیم. ای دوست او مؤمن است به عبودیت ما و ما مؤمنیم به ربوبیت او. پس ما هر دو مؤمن باشیم.» (همدانی: ۱۳۸۹: ۲۷۱)

این حدیث در روضه المذنبین: ۱۵۳، ۱۸۹؛ صوفی نامه: ۲۳۰؛ عوارف المعارف: ۱۱۸؛ فیه ما فیه: ۲۳، ۲۴؛ اوراد الاحباب: ۱۰۹ و مناقب العارفین: ۵۱۳ نیز وارد شده است.

"المؤمن مرآه المؤمن"، در جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۸۳ و کنوز الحقایق، ص ۱۳۶ آمده است و "المؤمن مرآه المؤمن و المؤمن اخو المؤمن یکفّ علیه ضیعتّه و یحوطه من ورائه" نیز در همان صفحه ۱۸۳ جامع صغیر نقل شده است. حدیث یاد شده صحیح است لکن در فهم معنای آن چون بنا به رأی شخصی تأویل و تفسیر شده به خطا رفته است.

امیرالمؤمنین در طی کلامی مفصل خطاب به کمیل بن زیاد نخعی ضمن ایراد حدیث مذکور، در دنباله آن وجه شبهه مرآت بودن مؤمن نسبت به مؤمن را بیان فرموده و راه هر گونه تأویل من عندی را بسته‌اند. ایشان فرموده‌اند: یا کمیل، المؤمن مرآه المؤمن لانه یتأمّله فیسُدّ فاقته و یجمل حالته. یعنی ای کمیل، مؤمن آینه مؤمن است، همانگونه که شخص چون در آینه می‌نگرد معایب خود را برطرف ساخته و خود را نیکو می‌سازد، باید در حال برادر مؤمن خویش بنگرد، تا اگر فقر و فاقه‌ای دید آن را برطرف نماید و حال وی را نیکو سازد.

پیامبر اکرم (ص) نیز فرمودند: مؤمن آینه‌ای است برای برادر مؤمنش، زمانی که (برادرش) حضور ندارد بر او دلسوز و مشفق است و از آن چیزی که دوستش ناخوش می‌دارد، دوری می‌کند.

راوندی در ضوء الشهاب می‌گوید: آینه وسیله‌ای است که در آن صورت اشیاء را می‌بینی و معنیش (معنی حدیث مذکور) این است که مؤمن هر چیزی را که در او (برادرش) ببیند برایش حکایت می‌کند پس اگر آن، حسن و خوبی باشد آن را برایش زینت می‌دهد تا (او) آن حسن را افزایش دهد و اگر زشتی و بدی باشد به او هشدار می‌دهد تا از کار زشت بازداشته شود. مؤمن به برادرش نه دروغ می‌گوید نه نسبت دروغ به او می‌دهد.

۲- رأیت ربّی لیلَةَ المعراجِ فی احسنِ صورَةٍ

پروردگرم را شب معراج، در بهترین صورت دیدم.

إنّ اللهَ خلقَ آدمَ و اولاده علی صورَةِ الرّحمن

همانا خداوند آدم و فرزندان او را بر صورت خود خلق کرده است.

در صفحه ۲۹۳ تمهیدات، عین‌القضات تمثّل حضرت جبرئیل به صورت جوانی در برابر حضرت مریم را بیان می‌کند و در ادامه بحث تمثّل می‌گوید:

«احسن صوره تمثّلت و اگر تمثّل نیست پس چیست؟ "إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَ أَوْلَادَهُ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ" هم نوعی آمده است از تمثّل. دریغا از نام‌های او یکی مصوّر باشد که صورت کننده باشد اما من می‌گویم که او مصوّر است یعنی صورت نماینده.» (همدانی، ۱۳۸۹: ۲۹۶)

"رأيت ربّي ليلة المعراج في أحسن صوره،" در رساله قشریه: ۱۳۵ و كنز العمال: ج ۱، ۲۰۳ نیز آمده است و با کمی تفاوت، "أتاني اللّيلة ربّي في احسن صوره" در سنن ترمذی، تفسیر سوره ۳۸ نیز ذکر شده است.

در عوالی اللّالی: ج ۱، ۵۲ هم از قول پیامبر (ص) نقل شده است که: رأيت ربّي ليلة المعراج في أحسن صوره فوضع يده بين كتفي حتى وجدت برد أنامله. این احادیث قطعاً موضوعه است چرا که مخالف عقل و نصّ قرآن کریم است. خداوند در قرآن می‌فرماید: لا تُدرِكُهُ الابصار و هو يدركُ الأبصار.

همچنین در روایت داریم که "بوقره" (از راویان مکتب خلفا) پس از کسب اجازه، نزد حضرت رضا آمد و از ایشان در مورد مسائل حلال و حرام و احکام سؤال نمود تا آنکه بحث به توحید رسید: ابو قره گفت: ما در روایت داریم که خداوند سخن گفتن خود و دیدار خود را میان دو نفر تقسیم نموده: به موسی مکالمه با خود را عنایت فرموده و به محمد دیدار خود را. حضرت فرمود: پس چه کسی از جانب خداوند عزوجلّ به جن و انس [این حقایق را] تبلیغ فرموده است که دیدگان او را درک نمی‌کنند و او دیدگان را درک می‌کند (انعام: ۱۰۳)، مخلوق از درک او عاجز می‌باشد (طه: ۱۱۰)، هیچ چیز مانند او نیست (شوری: ۱۱). آیا محمد (ص) نبوده [که این آیه‌ها را به خلق تبلیغ فروده] است؟

ابو قره گفت: آری، حضرت فرمود: پس چگونه می‌شود شخصی بیاید و به همه خلق بگوید: من از جانب خدا فرستاده شده‌ام و شما را به دستور خود او، به‌سوی او دعوت می‌کنم و بگوید: "دیدگان او را نمی‌بینند و او دیدگان را درک می‌کند و علم خلق به او احاطه پیدا نمی‌کند و چیزی مانند او نیست." "آنگاه همو بگوید: من به چشم خود، خدا را دیده‌ام و به او احاطه علمی یافته‌ام و صورت او مانند صورت انسان است؟

در احادیث و قصص مثنوی، مأخذ حدیث: "خلق الله آدم علی صورته"، بخاری: ج ۴، ۵۶؛ مسلم: ج ۸، ۱۴۹؛ مسند/حمد: ج ۲، ۳۱۵ و جامع صغیر: ج ۲، ۴ بیان شده است.

این روایت را ابوهریره یکی از صحابه پیامبر نقل کرده است. (البته ابوهریره خود اعتراف نموده احادیثی از پیامبر روایت کرده که آن حدیث‌ها را از پیامبر نشنیده است. به عنوان مثال: احمد بن حنبل نقل می‌کند: ابوهریره حدیثی روایت کرد به این عنوان که آن را از پیامبر شنیده است. لیکن در آخر حدیث گفت: این حدیث از کیسه خود من است.)

اهل بیت علیهم السلام حقیقت این روایت را چنین بیان می‌فرمایند: حسین بن خالد روایت کرده که به حضرت رضا (ع) گفتم: یابن رسول الله! مردم روایت می‌کنند که پیامبر (ص) فرمود: خداوند آدم را به صورت خود آفریده است. حضرت رضا (ع) فرمود: خدا بکشد آنان را که اول این حدیث را حذف کرده‌اند. پیامبر (ص) بر دو مرد که به یکدیگر دشنام می‌دادند گذشت. در آن حال شنید یکی به دیگری می‌گفت: زشت دارد خدا روی تو را و روی آن کس را که شبیه تو باشد؛ پیامبر (ص) به گوینده فرمود: بنده خدا! به برادرت چنین مگوی، چه آنکه خداوند عزوجل آدم را به صورت او آفریده است [یعنی چهره حضرت آدم مانند روی او بوده است].

ابوالورد بن ثمامه نیز از حضرت علی (ع) همین روایت را نقل کرده است. بنابراین ابوهریره با حذف بخشی از حدیث پیامبر اکرم (ص) حدیث را با معنای عبارت تورات (در اصحاح اول، از سفر پیدایش شماره ۲۷ تورات آمده که خدا آدم را به صورت خود آفرید، آدم را به صورت خدا آفرید) نقل کرده است، در نتیجه حدیث جزء اسرائیلیات و ناصحیح می‌باشد.

۳- اصحابی کالتجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم

اصحاب من چون ستارگانند، به هر یک اقتدا کنید رستگار می‌شوید.
 «دل آدمی بروزگار آشنا گردد و این اسباب چنانکه باید دست فراهم ندهد اَلَا در صحبت پیری پخته "و من لا شیخ له لا دین له" که پیران را صفت "یهدی من یشاء" باشد و از صفت "یضل من یشاء" دور باشند ... "اصحابی کالتجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم" احوال پیر و مرید است.» (همدانی ۱۳۸۹: ۲۸)

حدیث فوق در شرح التَّعْرِف: ۵۵۶؛ صوفی نامه: ۴۰؛ مقامات ژنده پیل: ۹؛ مرصاد العباد: ۲۵۳؛ فیه ما فیه: ۱۲۹؛ معارف سلطان ولد: ۴۶؛ کاشف الاسرار: ج ۲، ۱۴۵ و مشارق الدراری: ۵۳۵ نیز آمده است.

مرحوم فروزانفر مأخذ این حدیث را در کنوز الحقایق: ۱۳ و اللمع ابی نصر سراج ۱، ۱۲۰۱، می‌داند.

قال العجلونی فی "کشف الخفاء" ج ۱، ۱۲۲ رواه البیهقی و اسنده الدیلمی عن ابن عباس اسناد لا تقوم به حجّة و ذهب الشیخ ناصر الألبانی إلى أنّ الحدیث موضوعٌ لوجود سلام بن سلیم فی سنده و هو مجمع علی ضعفه و متّهم بالكذب.

حدیث مذکور حدیثی است رایج میان عرفا، زیرا با استناد به این حدیث می‌توان لزوم پیروی مرید از پیر را اثبات نمود. آیت الله میلانی در اثری با عنوان "حقیقت صحابه"، این روایت را از نظر سند و روایان و متون تاریخی به طور کامل بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که این روایت جعلی و باطل بوده و تمسک بدان جایز نیست. در ذیل به برخی از این استنادات اشاره می‌کنیم.

۴۱ نفر از علما و بزرگان اهل تسنن مانند احمد بن حنبل شیبانی (متوفی ۲۴۱ هـ. ق)، ابوبکر بزاز (متوفی ۲۹۲ هـ. ق)، ابن حزم اندلسی (متوفی ۴۵۶ هـ. ق)، احمد بن حسین بیهقی (متوفی ۴۵۷ هـ. ق)، ابن جوزی (متوفی ۵۶۷ هـ. ق)، ابن امیر الحاج (متوفی ۸۷۹ هـ. ق)، جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ. ق)، عبدالرؤف مناوی (متوفی ۱۰۲۹ هـ. ق)، قاضی شوکانی (متوفی ۱۲۵۰ هـ. ق) و ... این روایت را ضعیف و بی‌اساس دانسته‌اند.

ایشان در ادامه بیان می‌کنند: «با مراجعه به تاریخ اصحاب مشخص می‌شود که آنها خود را ستارگان هدایت‌گر نمی‌پنداشتند، بنابراین چگونه می‌توان منزلتی را برای آنها قائل شد که خود، آن را قبول نداشتند؟ ناسزاگویی، کتک زدن و تبعید برخی اصحاب توسط دیگر اصحاب، امری رایج بوده است تا جایی که در برخی موارد حتی خون یکدیگر را هم مباح می‌دانستند. با دقت در تاریخ و کردار تک تک اصحاب متوجه می‌شویم بسیاری از آنان در ارتکاب اعمال ضد اسلامی ید طولایی داشتند تا جایی که شراب‌خواری، شهادت و سوگند دروغ، انجام زنا، فروش شراب و بت، صدور فتوای ناآگاهانه و دیگر گناهان کبیره که به اصل شریعت و اجماع مسلمانان ثابت شده، در میان آنان رواج داشته است.» (میلانی: ۱۳۸، ۱۰۴)

البته احادیث فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد تعدادی از اصحاب پس از پیامبر به افکار دوران جاهلی باز می‌گردند و در زمره زیانکاران قرار می‌گیرند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: من پیشاپیش شما وارد حوض می‌شوم، اما برخی از شما کنار زده می‌شوید و از من دور می‌گردید. من در این هنگام می‌گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من بودند. در پاسخ می‌گویند: تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه بدعتی نهادند. من در این هنگام می‌گویم: از رحمت خدا دور باد کسی که بعد از من، (دین) را تغییر داد. در حدیث دیگری رسول خدا (ص) به اصحاب خود فرمودند: پس از من به کفر باز نگردید. باز ایشان فرمودند: شرک در میان شما، از حرکت مورچگان پنهان‌تر است.

نمونه‌هایی از تبیین هنری احادیث

۱- القرآنُ هو الدواء

قرآن دواست.

«ای عزیز چون قرآن نقاب عزت از روی خود برگیرد و برقع عظمت بردارد همه بیماران فراق لقای خدا را - تبارک و تعالی - شفا دهد و جمله از درد خود نجات یابند.» (همدانی، ۱۳۸۹: ۱۶۸)

در اصول کافی، روایتی اینگونه نقل شده است:

«و رجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن علی داء قلبه»

این روایت از حیث مضمون و محتوا نیز صحیح است، چرا که موافق قرآن کریم است: و ما آنچه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است، لیکن کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود. (اسراء: ۸۲) ای مردم، به یقین برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست، و رهنمود و رحمتی برای مؤمنان آمده است. (یونس: ۵۷)

۲- إنَّ اللهَ یجربُ المؤمنینَ بالبلاءِ كما یجربُ احدکم الذَّهبَ بالنَّارِ

همچنان که زر را آزمایش کنند به بوته آتش، مؤمن را همچنین آزمایش کنند به بلا.

«همچنانکه زر را آزمایش کنند به بوته آتش، مؤمن را همچنین آزمایش کنند به بلا. باید که مؤمن چندان بلا کشد که عین بلا شود و بلا عین او شود، آنگاه از بلا بی‌خبر ماند.» (همدانی، ۱۳۸۹: ۲۴۴)

این حدیث به شکل زیر در *احیاء العلوم*، ج ۴، ۲۰۵ و *تحاف الساده المتقین*، ج ۹، ۵۲۳ آمده است: *إنَّ اللهَ تعالى یجربُ عبده بالبلاء کما یجربُ احدکم ذهبه بالنار فمَنهم من یرج کالذهب الّا یریز لا یربّد و منهم دون ذلک و منهم من یرج اسود محترقاً.*

حضرت علی (ع) نیز فرمودند: *لا تفرح بالغناء و الرّخاء و لا تغتم بالفقر و البلاء فأنّ الذّهب یجرب بالنار و المؤمن یجرب بالبلاء.*
قال لقمانُ علیه السلامُ لِابنه: *یا بُنّی الذّهبُ وَ الفِضّةُ یختبرانِ بالنارِ وَ المؤمنُ یختبرُ بالبلايا.*

بدین ترتیب مشخص می‌گردد با این حدیث صحیح تبیین هنری صورت گرفته است.

آنچه ذکر گردید صرفاً نمونه‌هایی از برخوردها و تبیین‌های هنری عین القضاة از گزاره‌های دینی می‌باشد. لیکن در پایان نامه‌ای با عنوان "بهره‌های هنری عین القضاة از گزاره‌های دینی در تمهیدات" تمام آیات و احادیثی که عین القضاة مورد تأویل قرار داده بررسی گردیده است.

نتیجه گیری

عین القضاة در *تمهیدات* ۵۷ آیه و ۳۵ روایت را تفسیر و تأویل کرده است. در پایان نامه‌ای با عنوان "بهره‌های هنری عین القضاة از گزاره‌های دینی در تمهیدات" تمامی این تفسیرها و تأویل‌ها مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت و مشخص شد با چه تعدادی از این گزاره‌های دینی برخورد هنری و با چه تعدادی تبیین هنری صورت گرفته است.

در این مقاله به عنوان نمونه ۶ آیه و ۵ روایت بررسی شده است و با توجه به تحلیل‌های ارائه شده اثبات گردید با ۵ آیه و ۳ روایت برخورد هنری صورت گرفته و ۱ آیه و ۲ روایت تبیین هنری شده است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. (۱۳۷۱). ترجمه سید جلال الدین مجتبوی. تهران: انتشارات حکمت.
- انصاری، قاسم. (۱۳۶۰). *دفاعیات عین‌القضات* همدانی (ترجمه رساله شکوی الغریب). تهران: انتشارات منوچهری.
- بیات، محمد حسین. (۱۳۷۴). *مبانی عرفان و تصوف*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۷۴). *عین‌القضاء و استادان او*. تهران: انتشارات اساطیر.
- حسینی میلانی، سید علی. (۱۳۸۹). *حقیقت صحابه*. قم: مرکز حقایق اسلامی.
- حکیمی، محمد رضا. (۱۳۸۶). *الهیات الهی و الهیات بشری*. قم: نشر دلیل ما.
- دانشنامه جهان اسلام*. (۱۳۸۰). زیر نظر غلامعلی حداد عادل. جلد ششم. تهران: بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی.
- دایرة‌المعارف تشیع*. (۱۳۷۳). جلد چهارم. تهران: بنیاد خیریه و فرهنگی شط.
- دشتی، مهدی. (۱۳۸۲). *سرچشمه‌های عرفان و ادبیات عرفانی*. زبان و ادب. شماره هفدهم/ سال ششم.
- سجادی، جعفر. (۱۳۷۰). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. تهران: انتشارات طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *زبور پارسی*. چاپ دوم. تهران: نشر آگاه.
- شیخ صدوق. (۱۳۷۲). *عیون اخبار الرضا*. ترجمه غفاری و مستفید. تهران: نشر صدوق.
- _____ (۱۳۷۶). *امالی*. ترجمه محمد باقر کمره‌ای. چاپ ششم. تهران: انتشارات اسلامیة.
- _____ (۱۳۷۷). *خصال*. ترجمه محمد باقر کمره‌ای. تهران: انتشارات کتابچی.
- _____ (۱۳۸۰). *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*. ترجمه منصور پهلوان. قم: انتشارات دار‌الحديث.
- _____ (۱۳۹۸ ق). *التوحید*. قم: انتشارات جامعه مدرسین قم.
- عباسی، نصرت. (۱۳۸۱). *تجلی و مراتب آن از دیدگاه مولوی در مثنوی معنوی*. تهران: پایان نامه دانشگاه علامه طباطبایی.
- العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ ق). *نور الثقلین*. چاپ چهارم.

- عسگری، سید مرتضی. (۱۴۰۸ ق) *معالم المدرستین*. چاپ دوم. قم: موسسه البعثه.
- علی پور، مصطفی. (۱۳۸۰). از همدان تا صلیب (روایت تحلیلی زندگی و اندیشه عین القضاة همدانی). تهران: انتشارات تیرگان.
- فراسیابی، غلامرضا. (۱۳۷۲). *سلطان العشاق*. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- فولادی، علیرضا. (۱۳۸۷). *زبان عرفان*. قم: نشر فراگفت.
- کاکایی، قاسم. (۱۳۸۵). *وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت*. چاپ چهارم. تهران: نشر هرمس.
- نویا، پل. (۱۳۷۳). *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*. ترجمه اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نیکلسون، رینولد. (۱۳۷۴). *تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا*. ترجمه و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن.
- همدانی، عین القضاة. (۱۳۶۰). *دفاعیات* (شکوی الغریب). ترجمه و تحشیه قاسم انصاری. تهران: نشر کتابخانه منوچهری.
- _____ (۱۳۸۹). *تمهیدات*. با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عسیران. چاپ هشتم. تهران: انتشارات منوچهری.